رؤیاهایی که می‌آیند

ساسان گلفر
cinemaglobe.blogfa.com

دوران لاشخورها

■ **آثاری که این هفته رنگ اکران سینمایی را به خود دیده‌اند، به فیلم‌هایی که در این ستون معرفی کرده‌ایم، منحصر نمی‌شوند و دست‌کم باید از مستند «تولد دوباره من» به کارگردانی جنیفر فاکس، اکشن علمی-تخیلی هندی «RA. One» و کمدی «و آنها از دور خارج شدند...» نیز یاد کنیم.**

گمنام

Anonymous

رولند امریش سازنده «میهن‌پرست»، «روز استقلال» و «۲۰۱۲» در این درام تاریخی، روایت پذیرفته‌شده در مورد زندگی ویلیام شکسپیر را به چالش کشیده و اشراف‌زاده‌ای به نام ادوارد دیور را به‌عنوان نویسنده آثار منسوب به او معرفی کرده است. در این فیلم ۱۳۰ دقیقه‌ای با درجه‌بندی پی. جی. ۱۳ محصول مشترک آلمان و انگلستان که شرکت کلمبیا از تهیه‌کنندگان آن بوده و فیلمنامه‌اش را جان اورلف، نویسنده «یک قلب توانا» نوشته است، بازیگرانی از جمله ریس آیفنس، ونسا ردگریو، جولی ریچاردسن، دیوید تیولیس و درک جاکوبی حضور دارند.

۱۳

13

درام دلهره‌آوری در مورد افرادی که بر سر زندگی خود قمار می‌کنند، آدمکش‌هایی که بر سر زندگی دیگران قمار می‌کنند و لاشخورهایی که از آب گل‌آلود ماهی می‌گیرند. گلا بابلوانی، فیلمساز متولد گرجستان، در هالیوود این فیلم را از فیلمی که شش سال پیش در کشورش ساخته، اقتباس کرده است. سم رایلی، جیسن استتهم، کورتیس جکسن، ری وینستن، آلکساندر اسکارسگارد و میکی رورک از بازیگران فیلم هستند. زمان نمایش فیلم ۹۷ دقیقه و درجه‌بندی آن R به علت وجود صحنه‌های خشن است.

خاطرات غربت

The Rum Diary

پل کمپ (جانی دپ) روزنامه‌نگاری آمریکایی در پورتوریکو دهه ۱۹۵۰ است که از نیویورک دوران آیزنهاور به تنگ آمده و به جزیره‌ای پرت پناه آورده است اما باید با تاجرهای فاسد همکاری کند یا با آنها دربیفتد. در این درام دلهره‌آور با زمان نمایش ۱۲۰ دقیقه به کارگردانی بروس رابینسن که فیلمنامه‌اش از رمانی به قلم هانتر تامپسن اقتباس شده است، همچنین آرون اکهارت، آمبر هیرد، ریچارد جنکینز، جووانی ریبیسی و مایکل ریسپولی حضور دارند.

مردی در قطار

Man on the Train

نسخه انگلیسی‌زبان فیلمی به همین نام که پاتریس لوکنت فرانسوی در سال ۲۰۰۲ ساخته بود را این بار مری مک گوکیان نوشته و کارگردانی کرده است. دانالد ساترلند در این فیلم نقش یک استاد ادبیات را دارد که با یک جنایتکار خرده‌پا (لری مولن جونیور) که در تدارک سرقت بانک است، همراه می‌شود و مسیر زندگی او را تغییر می‌دهد. گراهام گرین، تونی ناردی و کیت اوتول از دیگر بازیگران این محصول مشترک کانادا و ایرلند هستند.

جینی جونز

Janie Jones

یک ستاره راک (آلساندرو نیوولا) که دوران افولش را آغاز کرده است، مسوولیت بزرگ کردن دختر نوجوانش (ابیگیل برزلین) را بر عهده می‌گیرد. بروز استعدادهای غیرمنتظره دختر جلوی رفتارهای خودویرانگرانه پدر را می‌گیرد و راه را برای درخشش مجدد او هموار می‌کند. دیوید رزنتال این درام موزیکال را نوشته و کارگردانی کرده است و الیزابت شو، پیتر استورمیر و فرانسس فیشر نیز در فیلم حضور دارند. زمان نمایش فیلم ۱۱۴ دقیقه است.

نگاهی به فیلم «گمنام»

شکسپیر بودن یا نبودن؛ مساله این است

رابرت کوهلر/ ترجمه: امیرحسین جلالی

عکس: CinemaRx

شکسپیر یا کسی غیر از شکسپیر؛ این مساله آشفتگی نگران‌کننده‌ای را بین چند نسل از پژوهشگران ادبی ایجاد کرده است: واقعا خالق نمایشنامه‌ها و اشعاری که در تمام این سال‌ها به شکسپیر نسبت داده می‌شده این شاعر باستانی است؟ قطعا پاسخ فیلم «گمنام» که توسط رولند امریش، کارگردان سه‌بعدی‌سازی که این بار به سراغ یک درام پر از لباس رفته است، به این سوال یک «نه» بزرگ و قطعی است. امریش در این فیلم اصرار می‌کند که در واقع خالق نمایشنامه‌ها و آثار دیگر شکسپیر، کنت آکسفورد با نام ادوارد دیور بوده است. صرف‌نظر از مشکلات تجاری فیلم‌های تاریخی که قطعا دامن این فیلم امریش را هم خواهند گرفت، او و فیلمش باید خودشان را برای مباحث و نقدهای جدی محافل ادبی و تاریخی نیز آماده کنند.

آنچه «تئوری آکسفورد» خوانده می‌شود و «گمنام» بر اساس آن شکل گرفته است چنین است: آثار شکسپیر در واقع قطعاتی بوده‌اند که توسط آکسفورد نوشته شده بودند. این نظریه ۹۰ سال است که بر سر زبان‌هاست اما معتقدان به آن در اقلیت قرار داشته‌اند و نظریه‌شان اغلب کم‌ارزش شمرده شده است. در حقیقت فیلم امریش استدلالی تصویری از این تئوری است که به بیننده نشان می‌دهد وقایع و جزییات زندگی آکسفورد در چندین اثر شکسپیر، به‌ویژه «هملت»، مورد اشاره قرار گرفته‌اند.

از نقطه‌نظر ادبی فیلم توسط دو نفر از برجسته‌ترین بازیگران و کارگردانان متخصص در آثار شکسپیر مورد تایید ضمنی قرار گرفته است. یکی درک جاکوبی که در ابتدای فیلم در حال ساختن پیش‌نمایش و موخره نمایشنامه‌ای همنام فیلم (گمنام) است و دیگری مارک رایلَنس که اینجا در نقش بازیگر نقش ریچارد سوم بازی سرد و باشکوهی را از او می‌بینیم. این دو نقش‌آفرینی با بازی عمیقا احساسی ونسا ردگریو در نقش ملکه الیزابت اول که بانویی سالخورده و افسرده است همراه می‌شود و مباحثات جالب و جذابی را برای بیننده پدید می‌آورد.

کلیت فیلم البته خیلی جذاب نیست، اگرچه کاملا مشخص است که امریش سعی کرده اینجا از سبک مألوف و همیشگی‌اش در فیلم‌های اکشن قبلی فاصله بگیرد. اگرچه این فیلم در درجه اول متعلق به فیلمنامه‌نویس آن یعنی جان اورلوف است، اما غافلگیری بزرگ، نوع خاص کارگردانی امریش است که به تناسب اثر بسیار کلاسیک، متین و وفادار به سنت‌ها پیش رفته است و دچار سرگردانی و دوگانگی لحن نشده است.

دیگر شخصیت فیلم، نمایشنامه‌نویس بدشانسی به نام بن جانسون (سباستین ارمستو) است که توسط ماموران سلطنتی دستگیر می‌شود، ماموارنی که پس از آتش زدن سالن نمایش، جانسون را که ظاهرا متنی را مخفی کرده بازداشت می‌کنند. او توسط وردست گوژپشت و پیوریتن ملکه یعنی رابرت سسیل (ادوارد هاگ) شکنجه می‌شود تا اعتراف کند که آیا نمایشنامه‌هایی را که به بازیگر مشهور گلوب یعنی ویلیام شکسپیر (ریف اسپال) نسبت داده می‌شود را آکسفورد نوشته یا نه. پنج سال پیش از این تاریخ، آکسفورد (ریس آیفنس) در نمایش‌های گلوب شرکت می‌کرد و پشت صحنه با کنت جوان‌تر اسکس (با بازی سباستین رید) درباره تاج و تخت سلطنتی که توسط رابرت سسیل غصب شده بود بحث می‌کرد که در این بحث‌ها خود رابرت و پدر خشن او یعنی ویلیام (دیوید تیولیس) هم حضور داشتند.

بقیه فیلمنامه اورلوف بین زمان حال ملکه الیزابت و گذشته او در نوسان است؛ گذشته‌ای که ظاهرا زیباتر بوده است. (نقش ملکه در این دوران را جولی ریچاردسون با تاثیرگذاری خاصی بازی می‌کند) ملکه در این زمان با لذت به تماشای نمایشنامه «رویای شب نیمه تابستان» می‌نشسته که توسط آکسفورد جوان (جیمی کمپبل باور) اجرا می‌شده است. زمانی که آکسفورد به‌عنوان نویسنده‌ای بااستعداد فعالیت می‌کرده، شکسپیر یک پیوریتن متعصب بوده که هنر و شعر را اعمالی شیطانی می‌دانسته است. الیزابت در این زمان برای حمایت از هنر مجبور بوده تا سسیل را به‌عنوان منبع پول و قدرت و نفوذ سیاسی در کنار خویش داشته باشد.

کشش فیلم به گزینه‌های ثابتی وابسته است که گاهی اوقات به صورت بازی‌های دراماتیک و تاثیرگذار ظاهر می‌شوند و در پاره‌ای مواقع هم زیادی و شلوغ به نظر می‌رسند. به‌طور کلی چیزی که می‌شود درباره فیلم ادعا کرد، آن است که تغییرات زمانی بین گذشته و حال آنقدر سریع است که تماشاگر بی‌اعتنا بلافاصله متوجه نمی‌شود که مشغول تماشای کدامین دوران از عصر الیزابت است. در هر صورت، گذشته‌ای که در فیلم نمایش داده می‌شود به فهم اتفاقات زمان حال کمک می‌کند. چون با دیدن رابطه عاشقانه گرمی که بین آکسفورد جوان و الیزابت در گذشته شکل گرفته درک می‌کنیم که دلیل از دور خارج شدن آکسفورد، القائات مسموم رابرت سسیل در ذهن ملکه بوده است. در این میان، روایتی موازی میان جانسون و شکسپیر که تلاش می‌کند تا ادعاهایش درباره نمایشنامه‌ها را در اذهان عموم جا بیندازد، خسته‌کننده و در جاهایی مایل به کمدی می‌شود. بازیگر از طریق جزییات به نقش نزدیک می‌شود.

مساله شکسپیر و جانسون در مقابل آنچه بر زندگی آکسفورد اثر می‌گذارد، زاید به نظر می‌رسد، تا حدی به این علت که تسلط آیفنس بر صحنه‌هایی که در آنها حضور دارد -و بر کلیت فیلم- که گاهی اوقات از طریق بارقه‌ای در چشم یا تکانی در سر القا می‌شود، گواهی متقاعدکننده بر آن است که او «شکسپیر» است. این بازیگر نقش خود را با جزییات می‌سازد، مثل شیوه‌ای که یک دست‌نوشته ارزشمند را نوازش می‌کند و این امر بُعد انسانی غیرمنتظره‌ای به «تئوری آکسفورد» می‌دهد.

ردگریو (که این اواخر در «کوریولانوس» بازی کرده) حقیقتا در اکثر صحنه‌های نقش‌آفرینی‌اش به جای ملکه الیزابت می‌درخشد، به‌خصوص در نشان دادن استقلالش به‌عنوان یک پروتستان در مقابل گفتمان کاتولیکی حاکم بر اروپا در آن زمان. او درحالی‌که می‌داند دورانش کوتاه است، به زیبایی با نزدیک شدن به مرگ حتی در نوع نگاهش نیز تغییر ایجاد می‌کند و آن را تیره و بی‌روح می‌کند.

نقش‌های مکمل هم لذت‌بخش و جالب هستند؛ هاگ در نقش آزاردهنده رابرت، ارمستو در نقش جانسون مضطرب و نگران و تیولیس در نقش ویلیام پیر و حیله‌گر و زیر آن همه گریم. متاسفانه و به شکل معکوسی بازی اسپال در نقش شکسپیر اغلب و به‌خصوص جاهایی که او قصد دارد شکسپیر را به‌عنوان یک بازیگر واقعی نشان دهد مسخره به نظر می‌رسد، درحالی‌که پیش‌نمایش جاکوبی کاملا تاثیر واضح و شفاف کننده‌ای دارد.

فیلم در استودیوی بابلسبرگ آلمان و توسط یک گروه آلمانی ساخته شده است. مشخصا باید به طراحی صحنه سباستین کراوینکل اشاره کرد که سالن گلوب را به شکلی جاه‌طلبانه و باشکوه بازسازی کرده است، طوری که به طرز بی‌سابقه‌ای تمام جزییات تاریخی آن دوباره‌سازی شده است. فیلمبرداری خانم آنا جی. فورستر با استفاده از لنز واید بسیار ظریف و باشکوه است، درحالی‌که موسیقی معمولی توماس وندر هرالد کلوسر در حد این فیلم به نظر نمی‌رسد.

منبع: ورایتی

آیا شکسپیر متقلب بود؟

معمای درام‌نویس

سیدحسام فروزان

مساله این است: آیا ویلیام شکسپیر واقعی در قرن شانزدهم میلادی همه این درام‌های معروف را خودش نوشته است؟ اگرچه انگلیسی‌ها تعصب خاصی روی شکسپیر دارند اما این سوالی است که حدودا ۱۵۰ سال قدمت دارد و استادان و محققان ادبیات انگلیسی روی آن کار کرده‌اند و نظریات متفاوتی مطرح شده است. انگلیسی‌ها توانسته‌اند کاری کنند که همه جهان قبول کند ویلیام شکسپیر درام‌نویس مشهور عصر الیزابت بهترین و بزرگ‌ترین نویسنده تمام تاریخ ادبیات انگلیسی است و خواهد بود. اما در درستی این نظر واقعا جای تردید است، چراکه بسیاری از شاهکارهای ادبیات انگلیسی را سراغ داریم که فرسنگ‌ها با آثار میان‌مایه شکسپیر فاصله دارند. اما در بیشتر نظرسنجی‌ها از میان شیلر و گوته و برتولت برشت و مولیر و سوفوکل و ساموئل بکت و البته هنریک ایبسن این شکسپیر است که مقام بهترین نمایشنامه‌نویس تاریخ را از آن خود می‌کند. تعصب انگلیسی‌ها و مقبولیت جهانی شکسپیر باعث شده نویسندگان بهتر از شکسپیر به اندازه کافی قدر نبینند. برای مثال کریستوفر مارلو نویسنده هم‌دوره شکسپیر اولین کسی بوده که شعر سپید را وارد نمایشنامه کرده است اما شکسپیر بعد از او افتخار این کار را از آن خود می‌کند. برخی معتقدند کریستوفر مارلو نویسنده واقعی درام‌های مشهوری چون مکبث و اتللو بوده چراکه شکسپیر تحصیلات آکادمیک نداشته و بعید است آدم بی‌سوادی بتواند چنان درام‌هایی بنویسد. البته شکسپیر طرفداران پروپاقرصی هم دارد که ذره‌ای تردید ندارند که خود شکسپیر نویسنده واقعی تمام درام‌های شگفت‌انگیز بوده است. از جمله آنها خورخه لوییس بورخس است که در یک سخنرانی در سال ۱۹۶۴ با دلایل منطقی ثابت کرد تنها یک شکسپیر واقعی داریم. متاسفانه اطلاعات دقیقی از زندگی شخصی شکسپیر در دست مورخان نیست و همین مساله ابهام در مورد او را بیشتر کرده است. حتی درباره اینکه شکسپیر واقعی مرد بوده یا زن نیز نظراتی مطرح است. مساله دیگر تعداد زیاد نمایشنامه‌های اوست که در فاصله سال‌های ۱۵۹۷ تا ۱۶۱۶ میلادی که از دنیا رفت نوشته است. یا باید پذیرفت که کس دیگری کمک شکسپیر بوده است یا اینکه او می‌توانسته بسیار سریع بنویسد و هر هفته یک شاهکار خلق کند! مثلا گفته شده او فقط دو هفته وقت صرف نوشتن نمایشنامه «زنان سرخوش وینزر» (که در سال ۱۶۰۱ اجرا شد) کرده است. شکسپیر بیشتر نمایشنامه‌هایش را در اتاق کوچکی در انتهای ساختمان تماشاخانه نوشته است. به احتمال زیاد، شکل فشرده‌ای از نمایشنامه را - از طرح داستان گرفته تا شخصیت‌ها و سایر عناصر نمایشی- با شتاب به روی کاغذ می‌آورده... بعد آن را کمی می‌پرورانده و در پایان، زمانی که بازیگرها خود را با نقش‌های نمایشی انطباق می‌دادند، شکل نهایی آن را تنظیم می‌کرده است. طرح‌های شکسپیر اغلب چیز تازه‌ای نیستند. در حقیقت او این قصه را از خود خلق نمی‌کرده، بلکه آنها را از منابع مختلفی مثل تاریخ، افسانه‌های قدیمی و غیره بر می‌گرفته است. یکی از منابع آثار شکسپیر کتابی به نام «شرح وقایع انگلستان، اسکاتلند و ایرلند» اثر «هالینشد» بوده است. شکسپیر قصه‌های بسیاری از نمایشنامه‌های خود از جمله «هانری پنجم»، «ریچارد سوم» و «لیر شاه» را از همین کتاب گرفت. درباره زندگی او تنها می‌دانیم که فرزند کشاورزی به نام ریچارد شکسپیر بوده و در حوالی استراتفورد انگلستان به دنیا آمده است. در ۱۸ سالگی عاشق دختری به نام «آن هاتاوی» می‌شود و با او ازدواج می‌کند و صاحب سه فرزند می‌شوند. بعد به لندن می‌رود تا با کار در تماشاخانه‌ها زندگی بهتری فراهم کند. پس از ورود به لندن، به سراغ تماشاخانه‌های مختلف رفت و در آنجا به حفاظت از اسب‌های مشتریان مشغول شد، ولی کم‌کم به درون تماشاخانه راه یافت و به تصحیح نمایشنامه‌های ناتمام پرداخت و کمی بعد روی صحنه تئاتر آمد و به ایفای نقش پرداخت. بعدا وظایف دیگر پشت صحنه را به عهده گرفت. این تجارب گرانبها برای او بسیار مورد استفاده واقع شد و چنان با مهارت کارهایش را پیگیری کرد که حسادت هم‌قطاران را برانگیخت. در آن دوره هنرپیشگی و نمایشنامه‌نویسی حرفه‌ای محترم و محبوب تلقی نمی‌شد و طبقه متوسط که تحت تاثیر تلقینات مذهبی قرار داشتند، آن را مخالف شوون خویش می‌دانستند. تنها طبقه اعیان و طبقات فقیر بودند که به نمایش و تماشاخانه علاقه نشان می‌دادند. در آن زمان بود که شکسپیر قطعات منظومی سرود که باعث شهرت او شد و در سال ۱۵۹۴ دو نمایش کمدی در حضور ملکه الیزابت اول در قصر گوینویچ بازی کرد و در ۱۵۹۷ اولین کمدی خود را به نام «تقلای بی‌فایده عشق» در حضور ملکه نمایش داد و از آن به بعد، نمایشنامه‌های او مرتبا تحت حمایت ملکه به صحنه تئاتر می‌آمد. الیزابت در سال ۱۶۰۳ زندگی را بدرود گفت، ولی تغییر خاندان سلطنتی باعث تغییر رویه‌ای نسبت به شکسپیر نشد. جیمز اول به شکسپیر و بازیگرانش اجازه رسمی برای نمایش اعطا کرد. نمایشنامه‌های او در تماشاخانه «گلوب» که در ساحل جنوبی رود تیمز قرار داشت، بازی می‌شد. بهترین نمایشنامه‌های شکسپیر در همین تماشاخانه گلوب به اجرا درآمد. هرشب شمار زیادی از زنان و مردان آن روزگار به این تماشاخانه می‌آمدند تا شاهد اجرای آثار شکسپیر توسط گروه پرآوازه «لرد چیمبرلین» باشند. اهتزاز پرچمی بر بام این تماشاخانه نشان آن بود که تا لحظاتی دیگر اجرای نمایش آغاز خواهد شد. در تمام این سال‌ها خود شکسپیر با تلاشی خستگی‌ناپذیر - چه در مقام نویسنده و چه به‌عنوان بازیگر- کار می‌کرد. این گروه، علاوه بر آثار شکسپیر، نمایشنامه‌هایی از سایر نویسندگان و از جمله آثار «کریستوفر مارلو» و نویسنده نوپای دیگر، بن جانسون را نیز به اجرا درمی‌آوردند، اما آثار «ویلیام شکسپیر» بیشترین تعداد تماشاگران را به آن تماشاخانه می‌کشید.

در سال‌های اخیر بحث‌های زیادی بر سر سندیت نمایشنامه‌های شکسپیر درگرفته است و حالا فیلم جدید رولند امریش با نام «گمنام» آتش این مباحثات را میان اهل آکادمی تندتر خواهد کرد. «آیا شکسپیر یک متقلب بود؟»، پرسشی است که فیلم «گمنام» با طرح کردن آن سعی در کشاندن تماشاگران به سینما دارد. داستان فیلم در قرن شانزدهم میلادی و در دوران حکومت ملکه الیزابت اول در انگلستان می‌گذرد؛ سال‌هایی که از نظر سیاسی بسیار پرتلاطم بودند و در همین سال‌ها بود که ویلیام شکسپیر، نمایشنامه‌نویس پرآوازه انگلیسی آثار جاودانه‌اش را می‌نوشت و به صحنه می‌برد. فیلم «گمنام» یک تئوری قدیمی و تقریبا مردود را دستمایه داستان خود قرار داده است. بر اساس این تئوری که به «نظریه آکسفوردی» معروف است، آثار ویلیام شکسپیر توسط فرد دیگری نوشته شده و به نام شکسپیر انتشار یافته‌اند. از میان افرادی که این نظریه به‌عنوان مولفان واقعی نمایشنامه‌های شکسپیر معرفی می‌کند، ادوارد دیور هفدهمین ارل آکسفورد، بیش از همه به‌عنوان نویسنده واقعی این آثار معرفی می‌شود. «گمنام» زندگی ادوارد را از کودکی تا سالخوردگی به تصویر می‌کشد. ادوارد که از نزدیکان ملکه و عضوی از طبقه اشراف است، به دو علت نمی‌تواند خود را به‌عنوان یک نمایشنامه‌نویس معرفی کند؛ اول اینکه در طبقه اشراف پرداختن به این‌گونه مشاغل پسندیده نیست و دیگر آنکه آن زمان برخی از درباریان اعتقاد داشتند پرداختن به شعر و نمایش کاری شیطانی است. ادوارد به‌ناچار برای عرضه آثار خود مجبور می‌شود بدلی بیابد و نمایشنامه‌هایش را به نام او منتشر کند و به صحنه ببرد. او ابتدا بن جانسون را برای این کار برمی‌گزیند، اما جانسون نمی‌پذیرد. در همین زمان یک نیمچه بازیگر دایم‌الخمر تقریبا بی‌سواد و ابله، در ازای دریافت ۴۰۰ پوند دستمزد سالیانه، می‌پذیرد این نقش را بازی کند و او کسی نیست جز ویلیام شکسپیر.

تازه چه خبر دکترجون؟

بازگشت سلطان کمدی

■ رابرت دنیرو که ۲۸ سال پیش در «سلطان کمدی» خیلی جدی جری لوییس را گروگان گرفت تا ستاره یک برنامه کمدی شود، در این سال‌ها آنقدر فیلم کمدی بازی کرده است که ما به جای او خسته شدیم. اما او هنوز قصد دارد در فیلم دیگری بازی کند که «کمدین» نام دارد. به گزارش ددلاین، فیلم «کمدین» را شان پن کارگردانی می‌کند، درحالی‌که از مدت‌ها پیش گفته می‌شد قرار است مارتین اسکورسیزی آن را کارگردانی و بازی دنیرو را هدایت کند. این فیلم درباره یک ستاره در حال افول کمدی‌های صحنه‌ای تک‌نفره است که مذبوحانه تلاش می‌کند جایگاه خود را حفظ کند. بنا بر این گزارش همچنین خانم کریستن ویگ، بازیگر فیلم‌های کمدی سینمایی و تلویزیونی برای بازی در این فیلم که احتمالا در سال ۲۰۱۴ رنگ پرده سینما را به خود خواهد دید، در نظر گرفته شده است.

آلبرت فینی رییس کل جیمزباند

■ بعد از «پیش از آنکه شیطان بفهمد مرده‌ای» سال ۲۰۰۵ دیگر کسی آلبرت فینی نامزد پنج جایزه اسکار را روی پرده ندید تا این اواخر که شایعه حضور او در فیلم‌های «میراث بورن» و «رقبا» قوت گرفت. اما شایعه دیگری که دیلی‌میل این روزها بر سر زبان‌ها انداخته، این است که فینی در بیست و سومین فیلم سینمایی جیمزباند به کارگردانی سم مندس که اخیرا «اسکای فال» نام گرفته، نقش یکی از روسای سازمان جاسوسی را بازی می‌کند که «اِم» (با بازی جودی دنچ) رییس جیمزباند، زیردست او محسوب می‌شود. این شایعه پس از آن مطرح شد که خاویر باردم به زبان آمد و گفت قرار نیست در فیلم جیمزباند بازی کند و البته ظاهرا ایفای نقش منفی این فیلم توسط رالف فاینس هنوز به قوت خود باقی است. فیلمبرداری «اسکای فال» این روزها در اروپا در جریان است و گویا صحنه درگیری روی سقف قطار به علت نارضایتی دولت هند، از آن کشور به آفریقای جنوبی منتقل شده است و سال آینده درست در همین موقع فیلم روی پرده سینما خواهد بود.

بیل موری به درون ذهن رفت

■ بیل موری به جمع بازیگران «نگاهی به درون ذهن چارلز سوان ۳» پیوست؛ فیلمی به کارگردانی رومن کاپولا، پسر فرانسیس فورد کاپولا که این روزها فیلمبرداری آن ادامه دارد. به گزارش ورایتی، این بازیگر که در آینده‌ای نزدیک با فیلم «قلمرو پادشاهی ماه تابان» به کارگردانی وس اندرسن و همچنین در نقش فرانکلین روزولت در «هایدپارک بر هودسن» به کارگردانی راجر میچل به روی پرده خواهد آمد، همراه با مری الیزابت وینستد و پاتریشیا آرکوئت برای بازی در فیلم کمدی رومن کاپولا قرارداد امضا کرده است. پیش از او حضور چارلی شین، جیسون شوارتزمن، اوبری پلازا و کاترین وینیک در فیلم قطعی شده بود. «نگاهی به درون ذهن چارلز سوان ۳» که رومن کاپولا فیلمنامه‌اش را نیز نوشته، داستان یک طراح گرافیست است که بعد از به هم زدن با نامزدش از موقعیت رشک‌برانگیز خود سقوط می‌کند و به دامان ناامیدی می‌غلتد. این فیلم در سال آینده میلادی به روی پرده می‌رود.

نویسنده «شهر» و جنایتی دیگر

■ آرون استوکارد، نویسنده‌ای که این اواخر با فیلمنامه «شهر» بن افلک خوش درخشیده است، ظاهرا در فضای آثار جنایی احساس راحتی بیشتری می‌کند. به گزارش ددلاین، او این روزها فیلمنامه جنایی تازه‌ای را در دست گرفته که اقتباس از رمان «استریپ» نوشته تامس پری است و این کار را به سفارش شرکت‌های آر. تی. فیچرز و تاندررود پیکچرز انجام می‌دهد. رمان «استریپ» که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد، درباره رشته جنایت‌هایی است که بعد از سرقت چند مرد نقابدار به راه می‌افتد. آرون استوکارد نویسنده از ابتدای کار بن افلک با او همراه بوده و در فیلم موفق «ویل هانتینگ خوب» (گاس ون سنت، ۱۹۹۷) که بن افلک نویسنده و بازیگر آن بود، نقش یکی از دستیاران را بر عهده داشت. او بعدا با اقتباس فیلمنامه «عزیزم از دست رفت» از رمان دنیس لیهین به افلک کمک کرد تا به‌عنوان کارگردانی موفق مطرح شود و با «شهر» این شهرت را تثبیت کرد. به این ترتیب بعید نیست فیلمنامه تازه او هم برای افلک نوشته شود.